

نمابرداری شناختی در مفهوم‌سازی قرآنی

شعبان نصرتی*

محمد رکعی**

چکیده

یکی از کاربردی‌ترین ابعاد مفهوم‌سازی در معناشناسی شناختی، نمابرداری است. نمابرداری به معنای برجسته‌کردن یک مفهوم از میان سایر مفاهیم هم‌عرض خود در یک حوزه است. بر پایه نظریه دستور زبان شناختی واژگان و دستور زبان در قبال معنا دارای نقش‌اند و طریقه قرارگرفتن کلمات و نوع ساختار آنان، معنای خاصی را ارائه می‌دهد. نمابرداری شناختی در قرآن بر آن است که نشان دهد چگونه واحدهای واژگانی و دستوری در مفهوم‌سازی قرآنی که در معناشناسی شناختی همان معنا نام دارد، به کار می‌رود. نمابرداری در کنار پنج بعد مشخص‌بودگی، برجستگی نسبی، قلمرو، استنباط از موقعیت و چشم‌انداز، نظریه جامع تصویرسازی را ارائه می‌دهد. بعد نمابرداری، نخستین و مهم‌ترین بعد تصویرسازی است که از سوی رونالد لنگ‌اکر مورد بررسی قرار گرفته است.

* دانشجوی دکتری و پژوهشگر پژوهشکده کلام اهل بیت پژوهشگاه قرآن و حدیث.

** دانشجوی دکتری و پژوهشگر پژوهشکده کلام اهل بیت پژوهشگاه قرآن و حدیث.

واژگان کلیدی: نمابرداری شناختی، نمابرداری واژگانی، نمابرداری ساختاری، معناشناسی شناختی قرآن، مفهوم‌سازی قرآن.

مقدمه

معناشناسی (Semantic) مطالعه علمی معناست که به انواع فلسفی، منطقی و زبانی تقسیم می‌شود (صفوی، ۱۳۹۱، ص ۲۸). معناشناسی شناختی (Cognitive Semantics) یکی از رویکردهای نوپدید در معناشناسی زبانی است (رک: قائمی‌نیا، ۱۳۹۰، ص ۲۳) که از زبان‌شناسی شناختی (Cognitive linguistics) ریشه می‌گیرد. در این رویکرد میان «معنا» (Meaning) و «مفهوم‌سازی»* (Conceptualization) این‌همانی وجود دارد (رک: همان، ص ۴۳). البته هر یک از معناشناسان شناختی در معناشناسی متن بر نکاتی تأکید ورزیده‌اند (Geeraerts, 2006, pp.2-3). در این میان رونالد لنگاکر (Ronald W. Langacker) تلاش کرده است با رویکرد تصویرسازی (Imagery) به مطالعه متن بپردازد (Langacker, 2006, v.1).

وی در نظریه‌ای که آن را دستور زبان‌شناختی نام نهاده است، می‌کوشد رابطه واحدهای معنایی را بیان و جایگاه نحو را به عنوان یکی از واحدهای معنایی (ساختار) در مفهوم‌سازی برجسته کند.** نمابرداری (Profiling) یکی از ابعاد تصویرسازی است که در این پژوهش با معرفی این قاعده شناختی، کاربرست قرآنی آن نیز نشان داده می‌شود.

۱. مفاهیم

۱-۱. وصف شناختی

* «زبان به طور مستقیم موقعیت‌های خارجی را نشان نمی‌دهد، بلکه ذهن از این موقعیت‌ها مفهوم‌سازی ویژه‌ای دارد و زبان آن مفهوم‌سازی را نشان می‌دهد. ... در واقع وظیفه اصلی زبان‌شناسی شناختی بررسی شیوه‌های مختلف پردازش اطلاعات در زبان است» (قائمی‌نیا، ۱۳۹۰، ص ۴۳-۴۴).

** معناشناسان شناختی تأکید می‌ورزند که هر عبارت زبانی به صورت بی‌واسطه منعکس‌کننده واقع نیست، بلکه بیانگر مفهوم‌سازی ذهن متکلم از یک واقعیت خارجی است و از مجرای این مفهوم‌سازی، آن واقعیت را نشان می‌دهد (رک: Geeraerts, 2006, p.1).

اصطلاح «شناختی» در علوم شناختی در مورد هرگونه فعالیت یا ساختار ذهنی به کار می‌رود که می‌توان آن را بررسی کرد (رک: قائمی‌نیا، ۱۳۹۰، ص ۴۷-۴۸). بر این اساس در مطالعات زبانی، شناخت به تمامی فرایندهایی اطلاق می‌گردد که در آن، اطلاعاتی که از طریق حس به دست می‌آیند، به صورت تغییر شکل، تعبیر و تفسیر، بازیافت و پردازش می‌شوند و در زبان به کار می‌روند؛ از این‌رو زبان یک فرایند ذهنی است که با دیگر قوای ذهنی و روانی انسان مرتبط است. به عبارت دیگر اطلاعاتی که انسان در برخورد با موقعیت‌های جهان خارج به دست می‌آورد، در یک فرایند پیچیده ذهنی پردازش شده، نظم و انسجام می‌یابد و سپس آن اطلاعات در قالب شکل خاصی از زبان ارائه می‌گردد. بر این اساس معنا شکل پردازش‌شده اطلاعات است که از سوی متکلم در قالب الفاظ و ساختارهای زبانی انتخاب شده بیان می‌شود (رک: همان، ص ۴۳-۵۲ / الزناد، ۱۴۳۱، ص ۱۵). به عبارت دیگر «رویکردی است که زبان را وسیله‌ای برای سازماندهی، پردازش و انتقال اطلاعات می‌داند» (گلفام و یوسفی راد، ۱۳۸۱، ص ۵۹).

۲-۱. مفهوم‌سازی

در معناشناسی شناختی معنا همان مفهوم‌سازی است (Langacker, 2006, v.1, p.30).
لنگاکر این نظریه را نیز که همه معانی مستقیماً در واژگان اصلی و ساختار دستور زبانی بیان می‌شوند، رد می‌کند و مدعی است که افزون بر این موارد، ساخت‌های معناشناختی در ارتباط با حوزه‌های شناختی توصیف می‌شوند (Ibid, v.1, pp.32-33).

این سخن بدان معناست که برای تعریف برخی از مفاهیم، مفهوم‌های دیگری وجود دارند که پیش‌فرض ما هستند. دستور زبان شناختی از این منظر با دستور زبان‌های دیگر، همچون دستور زبان زایشی (Generative Grammar) چامسکی تفاوت دارد؛ چراکه در آن، بر خلاف دستور زبان زایشی، وضعیت تصویری یک مفهوم نیز مورد توجه قرار می‌گیرد و تمرکز بر ساخت‌های نحوی نیست.* به عبارت دیگر در دستور زبان شناختی

* نوآم چامسکی ارائه‌کننده نظریه زبان‌شناسی زایشی است. وی معتقد است واحدهای زبانی مستقل از هم‌اند و بخش‌های واجی، واژگانی، نحوی و معنایی بخش‌هایی هستند که عملکرد جدا از هم دارند.

نحو از واژگان متمایز فرض نمی‌شود. زبان از تکواژ گرفته تا جمله و عبارت همه در معنا شریک‌اند و میان صورت و معنا ارتباط برقرار است؛ بنابراین واحدهایی که دستور زبان را می‌سازند در معنا یا مفهوم‌سازی ذهن دخیل‌اند. حاصل اینکه با به‌کارگیری واحدهای زبانی - از کوچک‌ترین واحد تا بزرگ‌ترین واحد - تصویری از حوزه شناختی کاربر زبان برای ما روشن می‌شود. تحلیل دقیق این واحدها و کشف روابط معنایی آنها ما را به مفهوم‌سازی کاملی از حوزه شناختی وی نزدیک می‌کند.

البته باید توجه داشت مبانی کاربریست معناشناسی شناختی در متون مقدس با متون عادی اندکی متفاوت است. با معناشناسی شناختی در متون مقدسی مانند قرآن، تنها به مواردی دست خواهیم یافت که خداوند اراده کرده است تا از سخنانش برای انسان کشف شود و هرگز دامنه علم و شناخت خدا برای بشر روشن نخواهد گردید. به دیگر سخن، تفاوت کاربریست معناشناسی شناختی در متون مقدس با متون بشری در این است که در متون بشری، افزون بر کشف مفهوم‌سازی صاحب متن، حوزه شناخت و علم او نیز تا حدودی شناسایی می‌گردد، ولی این امر در مورد خداوند صادق نیست؛ زیرا متون عادی به دلیل وجود محدودیت‌های انسانی در حوزه شناختی محدود و مشترک میان انسان‌ها شکل می‌گیرند، در صورتی که متنی چون قرآن از مبدأ نامتناهی سرچشمه گرفته است. اما این تفاوت ما را از کاربرد قواعد شناختی در متن قرآن باز نمی‌دارد؛ چراکه خداوند متن قرآن را به زبان بشری و برای فهم بشر نازل کرده است. در واقع واحدهای زبانی متن قرآن نشانه‌هایی از مراد جدی خدا را نشان می‌دهند. بنابراین می‌توان از قواعد فهم زبان بشر برای تحلیل نشانه‌های قرآنی سود جست.

۳-۱. تصویرسازی

بر اساس اصل بنیادین معناشناسی شناختی، یعنی مفهوم‌سازی، تصویرسازی مطرح می‌شود. تصویرسازی به این معناست که واحدهای دستور زبان نمادهایی هستند که معنا را به تصویر می‌کشند و هر یک در ساختار عبارت در قبال معنا دارای وظیفه‌اند.* این چنین میان نحو و

* لنگ‌اکر در تعریف تصویرسازی می‌گوید: مراد من از تصویرسازی، تصاویر حسی نیست، اگرچه تصاویر

واژگان از یکسو و معنا از سوی دیگر ارتباط برقرار می‌شود. البته همان‌گونه که واژگان در معنا دخیل‌اند و یا به عبارت دیگر هر واژه به‌تنهایی با معنای عبارت ارتباط دارد، این ارتباط میان ساختار عبارت و معنا نیز موجود است؛ یعنی نحوهٔ چینش کلمات و نقش دستوری که آنها برعهده دارند، خبر از مفهوم‌سازی گوینده دارد یا به سخن دقیق‌تر، نشان می‌دهد متکلم چه چشم‌اندازی از واقع داشته است که دستور زبان را به این شکل خاص به کار گرفته است. به عبارت دیگر تصویرسازی، بعد کاربردی مفهوم‌سازی است.

لنگ‌اکر برای توضیح مراد خود از مثال زیر استفاده می‌کند:

در دو نمونهٔ زیر، هسته بر وابسته غلبه دارد.

۱. «چراغ روی کتاب است».

۲. «کتاب زیر چراغ است».

در نمونهٔ ۱ چراغ، هسته است و در نمونهٔ ۲ کتاب در جایگاه هستهٔ جمله نشسته و توجه متکلم معطوف بر آن است؛ بنابراین نوع تصویرسازی دستوری در درک معنای یک عبارت تأثیر می‌گذارد و مراد جدی متکلم از آن پدیدار می‌گردد (ر.ک: پالمر، ۱۳۹۱، ص ۱۲۹).

این امر را می‌توان در نمونهٔ قرآنی زیر مشاهده کرد.

۳. «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» (فتح: ۱۰).

در تصویرسازی نمونهٔ ۳ افزون بر واژگان، دستور نیز تصویری از مفهوم عبارت ارائه می‌کند. این آیهٔ شریفه از اجزای زیر تشکیل شده است: «یدالله»، «فوق» و «ایدیهیم». از ترکیب این جزء می‌توان واحدی دستوری ساخت که از یک هسته و یک وابسته تشکیل می‌شود. هنگامی که یک عبارت از یک هسته و یک وابسته تشکیل می‌شود، مفهوم هسته بر مفهوم وابسته غلبه می‌کند. در ترکیب موجود «یدالله» هسته و «فوق ایدیهیم» وابسته است.

حسی - به عنوان گونه‌ای از مفهوم‌سازی - برای تحلیل معناشناختی مهم‌اند. در عوض من به قابلیت فهرست خودمان در ساختارسازی یا تفسیر بافت یک حوزه به عنوان راه کار جایگزین اشاره می‌کنم. این قابلیت چندبعدی، غالباً در مطالعهٔ معناشناختی بسیار دچار غفلت شده است.

بنابراین «یدالله» بر «ایدیهم» غلبه خواهد داشت و نقطه کانونی «یدالله» است و توجه عبارت بر آن قرار گرفته است. به عبارت دیگر در تعبیر از چنین صحنه‌هایی می‌توان دو گونه عمل کرد: یکی به این صورت که یدالله هسته جمله باشد و ایدیهم وابسته باشد یا ایدیهم هسته قرار گیرد و یدالله وابسته باشد؛ به این صورت که گفته شود: «ایدیهم تحت یدالله». در صورتی که ایدیهم در جایگاه هسته جمله می‌نشست، کانون توجه قرار می‌گرفت، ولی خداوند یدالله را هسته قرار داده است تا اولاً وابستگی قدرت‌های غیرخدا را به خود نشان دهد و ثانیاً یدالله را نقطه کانونی جمله قرار دهد و توجه مخاطب را به آن معطوف سازد که قدرت خداوند تنها قدرت و بالاترین قدرت‌هاست. بنابراین فهم مراد خداوند تنها با فهم معانی واژگان حاصل نمی‌شود، بلکه توجه به ساختار جمله و مفهوم‌سازی‌هایی که خداوند از ساختار جملات در نظر می‌گیرد از اهمیت بسزایی برخوردار است. این آیه یکی از کاربردهای تصویرسازی را به تصویر کشید، اما تصویرسازی به همین نکته ختم نمی‌شود و دارای ابعاد گوناگون است. به طور کلی تصویرسازی دارای شش بعد است که هر بعد نیز در دو جنبه واژگانی و ساختاری ایفای نقش می‌کند. بنابراین باید تک‌تک و در هر دو جنبه مورد بررسی قرار گیرد. این ابعاد عبارت‌اند از: نماپرداری، سطح تعیین، قلمرو، برجستگی نسبی، استنباط و چشم‌انداز (Geeraerts, 2006, p.7).

در این نوشتار به بعد نماپرداری پرداخته خواهد شد و به مواردی از آیات قرآن که این ابعاد را نشان می‌دهند، اشاره می‌گردد.

۴-۱. نماپرداری

نخستین بعد تصویرسازی که در هر مفهوم زبانی دیده می‌شود، نماپرداری است. نماپرداری قرارگرفتن یک «نما» روی یک «پایه» است (راسخ مهند، ۱۳۹۰، ص ۱۲۵). پایه هر مفهوم، حوزه شناختی آن مفهوم- یا هر حوزه‌ای در یک مجموعه- را تشکیل می‌دهد و نمای آن عبارت است از واژه یا عبارتی که به سطح خاصی از برجستگی در پایه می‌رسد؛ یعنی مؤلفه‌ای که متن آن را برجسته و معین می‌کند. بنابراین نماپرداری نیز به معنای انتخاب یک واژه یا ساختار از یک پایه شناختی و بررسی رابطه میان آن نما و پایه شناختی است (ر.ک:

(Langacker, 2006, p.34). * ساخت‌های معناشناختی در دستور زبان شناختی باید با حوزه‌های شناختی تعریف شوند. از دیدگاه معناشناسان شناختی، معنا مجموعه‌ای از ویژگی‌های یک مفهوم نیست، بلکه معنا در ارتباط با حوزه‌های معنایی تعریف می‌شود. به بیان دیگر در تعریف یک مفهوم تنها نباید به بیان مؤلفه‌های آن اکتفا کرد، بلکه باید حوزه‌های معنایی مرتبط با آن را نیز در نظر گرفت؛ برای نمونه برای شناخت عضوی چون دست باید حوزه شناختی آن را نیز بشناسیم که سایر اعضای بدن را دربر می‌گیرد یا برای دانستن مفهوم جمعه باید از تمامی روزهای هفته آگاهی داشته باشیم یا اگر واژه‌ای چون اردیبهشت در عبارتی می‌آید، این واژه دارای حوزه شناختی یا ذهنی است که شامل دوازده ماه دیگر چون فروردین، خرداد، تیر و سایر ماه‌های سال نیز می‌باشد. از میان این نام‌ها اردیبهشت خارج و در عبارت جای می‌گیرد. مخاطب با ماه‌های سال آشنایی کامل دارد، بنابراین به سادگی مفهوم اردیبهشت داخل عبارت را درک می‌کند. حتی آن را با ویژگی‌های دیگری چون چندمین ماه سال است یا در چه فصلی قرار دارد، می‌شناسد. این موضوع سبب می‌گردد تا واژه اردیبهشت برای وی مفهوم کاملاً ممتازی نسبت به کسی باشد که حوزه شناختی اردیبهشت را نمی‌شناسد. بنابراین هر مفهومی در عبارت، نمایی از حوزه شناختی مربوط به خود به شمار می‌آید. آن حوزه شناختی بستر یا پایه آن نما را تشکیل می‌دهد و نماسازی در حقیقت رابطه میان نما و حوزه شناختی و تأکید بر آن است. بنابراین برای مشخص کردن معنای یک عبارت باید ابتدا حوزه شناختی آن را تشخیص داد. حوزه شناختی یک نما متشکل از افراد و مصادیقی است که با نما در یک ویژگی لازم اشتراک دارند؛ برای مثال ماه‌های فروردین و خرداد و ماه‌های دیگر سال، اعضای دیگر حوزه شناختی اردیبهشت را تشکیل می‌دهند.

* دکتر راسخ مهند در این باره می‌نویسد: پایه هر مفهوم زبانی همان حوزه شناختی است (۱۳۹۰، ص ۱۲۵) و نماسازی به معنای انتخاب بخشی از زمینه و تأکید بر آن است (همان، ص ۱۲۶).

فروردین - اردیبهشت - خرداد - تیر - مرداد - شهریور - مهر - آبان - ...

حوزه شناختی اردیبهشت

نمابرداری در دو سطح اصلی واژگانی و ساختاری تبلور می‌یابد (صفوی، ۱۳۹۱، ص ۱۲۶)؛ بنابراین این دو سطح نمابرداری در آیات قرآن مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲. نمابرداری واژگانی در قرآن

واژگان یک متن با مفهوم‌سازی آن متن ارتباط مستقیم دارد؛ به بیان دیگر هر واژه با ارتباطات و نسبت‌های خود حاکی از نماسازی متن و جهان‌بینی آن است؛ به این معنا که واژگان یک متن بسان نشانه‌هایی عمل می‌کنند که فرد را به معنای متن دلالت می‌کنند و مراد متکلم را برای مخاطب روشن می‌سازند. قرآن نیز از این قاعده مستثنا نیست؛* هر واژه قرآنی از صحنه مورد نظر خدا و مراد او تصویری را به نمایش می‌گزارد و مقصود از آن، نماکردن بخشی از یک حوزه شناختی برای مخاطب با بهره‌گیری از واژگانی خاص است. از آنجا که کشف نمابرداری متکلم، نخستین قدم در فهم مراد او یا مفهوم‌سازی وی است، بنابراین نمابرداری از واژگان قرآنی، نخستین گام در کشف مفهوم‌سازی آن خواهد بود. پیش از طرح «نما» و «پایه» در مفهوم‌سازی قرآن باید بر این نکته تأکید کرد که تمام الفاظ زبان عربی برای خدا معلوم است و از حوزه شناختی خدا بیرون نیست و اینکه برای بیان معنایی در یک آیه از واژه خاصی استفاده شود، تابع دلایلی از جمله قاعده نمابرداری است.

نمابرداری واژگانی در قرآن را با نمابرداری واژه قلب توضیح می‌دهیم؛ کسی که اطلاع از تعلق واژه قلب به حوزه معرفتی قرآن داشته باشد و دیگر واژگان این حوزه را نظیر

* اگرچه نمی‌توان مراحل پردازش اطلاعات در مفهوم‌سازی انسانی را به خدا نسبت داد، ولی باید توجه کرد که متن قرآن برای فهم بشر است و قواعد فهم متن و کشف آن استثنابردار نخواهد بود. در صورت استثناکردن به این نتیجه می‌رسیم که قرآن قابل فهم نیست.

عقل، فطرت، لب و فؤاد بشناسد، برداشت بسیار متفاوتی از آیات قلب نسبت به کسی خواهد داشت که قلب را متعلق به حوزه عواطف انسان به شمار می‌آورد یا آن را عضو تپنده بدن و متعلق به حوزه اعضای بدن می‌داند. وظیفه معناشناس در این موارد در حقیقت تشخیص حوزه شناختی یک نما و کشف رابطه میان نما و حوزه شناختی است؛ برای مثال در نمونه قلب، مراد این است که قلب در حوزه معرفتی انسان چه نقشی ایفا می‌کند و چه رابطه‌ای با دیگر اعضای این حوزه، نظیر عقل، دارد.

عقل - فطرت - قلب - فؤاد - لب - نیه

حوزه شناختی قلب

استعمال هر واژه به‌تنهایی در قرآن خود حاکی از یک نمای خاص است؛ چنانچه همین واژه در آیه دیگر به کار رود در آن آیه نیز نمای دیگری را نشان خواهد داد. واژه قلب و مشتقات آن در قرآن ۱۶۸ بار به کار رفته است. در ترسیم نمای کلی قلب باید نمای تک‌تک کاربردهای آن را کشف کرد و در نهایت به جمع‌بندی رسید.

در نمونه ۴ قرآن از واژه قلب استفاده کرده است، در حالی که می‌توانست از واژه فؤاد، عقل، لب، نیه استفاده کند، ولی از این میان واژه قلب ناماسازی می‌شود.

۴. «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ» (ق: ۳۷).

این آیه نشان می‌دهد که قلب در حوزه معرفتی قرار گرفته است و نباید آن را تنها منحصر به حوزه عواطف کرد. این نکته از آنجا به دست می‌آید که در کنار تعبیر «لمن كان له قلب» عبارت «او القى السمع» آمده است. به دلیل آنکه اسم امری معرفتی است، قلب نیز در حوزه شناخت قرار می‌گیرد. برخی از مفسران نیز همین مطلب را از آیه استنباط کرده‌اند (شیخ طوسی، [بی‌تا]، ج ۹، ص ۳۷۴).

روایت «يَا هِشَامُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: "إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ" يَعْنِي عَقْلٌ»: ای هشام خداوند متعال در کتاب خود می‌فرماید: «همانا در آن تذکری است برای کسانی که قلب - یعنی عقل - دارند» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۱۰). دقت این ناماسازی

را بیشتر روشن ساخته، نشان می‌دهد که مراد از قلب در این آیه همان عقل است. به عبارت دیگر قلب در حوزه‌ای قرار گرفته است که عقل نیز در آن حوزه قرار دارد؛ بنابراین قلب از همان کارکرد عقل برخوردار است. مفهوم‌سازی قرآنی در فهم واژه قلب در این آیه آن را به مفهوم‌سازی عقل ناظر می‌داند و از گستردگی معنایی آن در عواطف، انفعال و معرفت می‌کاهد و به کارکرد معرفتی تقلیل می‌دهد. این امر در معناشناسی، محدودکردن معنا (Restriction/Narrowing) نام دارد (مختار عمر، ۱۳۸۶، ص ۱۹۶).

در نمونه ۵ سمع، بصر و قلب در یک حوزه شناختی قرار دارند و در نمونه ۶ به این حوزه فقه نیز افزوده می‌شود.

۵. «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (بقره: ۷).

۶. «وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا» (اعراف: ۱۷۹).

سمع - عقل - قلب - بصر

حوزه شناختی قلب در بعد معرفت‌شناسی

اما برای مشخص کردن حوزه شناختی قلب در قرآن نمی‌توان و نباید به آیات پیشین بسنده کرد؛ زیرا در این آیات قلب بر اساس حوزه شناختی معرفت‌شناختی شکل گرفته است، نه اینکه نماینده حوزه شناختی قلب در تمام موارد باشد؛ از این رو برای مشخص کردن حوزه شناختی قلب باید کاربردهای دیگر قلب را در آیات دیگر نیز ببینیم تا حوزه شناختی کلی برای قلب ترسیم شود؛ برای نمونه آیات زیر حوزه شناختی «عواطف» را برای قلب نشان می‌دهند.

۷. «وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ» (آل عمران: ۱۵۹).

۸. «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد: ۲۸).

۹. «وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» (زمر: ۴۵).

۱۰. «إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (شعرا: ۸۹).

فظ - غلظت - اطمینان - اشمئزاز - قلب - سلامت

در آیات زیر نیز حوزه ایمان برای قلب به تصویر کشیده می‌شود:

۱۱. «إِنَّ الَّذِينَ يَعْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى»

(حجرات: ۳).

۱۲. «فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْتَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا

يَكْذِبُونَ» (توبه: ۷۷).

۱۳. «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي

قُلُوبِكُمْ» (حجرات: ۱۴).

نفاق - قلب - ایمان - جاهلیت - تقوی

حوزه شناختی قلب در بعد ایمان و کفر

حاصل اینکه در نمابرداری قرآنی دوگونه نمابرداری را باید از هم تفکیک کرد: مورد

نخست نمابرداری واژگانی در سطح گزاره- آیه- است که در آن با استفاده از سیاق و

محتوای آیه، حوزه شناختی مشخص می‌گردد؛ اما در صورتی که قصد داشته باشیم حوزه

شناختی کل جهان‌بینی را مشخص کنیم، لازم است تمام گزاره‌های مرتبط را بررسی کنیم. با

این جمع‌بندی نمابرداری قلب در پایه آن با شکل زیر نشان داده می‌شود.

عقل - قلب - تقوی - شکر - ایمان - فطرت - علم - لب - ...

حوزه شناختی قلب در سطح جهان‌بینی

۳. نمابرداری ساختاری

نمابرداری محدود به حوزه واژگان نیست و شامل حوزه ساختار جمله نیز می‌باشد (راسخ مهند، ۱۳۹۰، ص ۱۲۶). گزارش از یک واقعه ممکن است این قابلیت را داشته باشد که در قالب چند ساختار بیان شود. قالبی را که گوینده انتخاب کرده، به زبان می‌آورد حاکی از این است که فرد این قالب را برای نمابرداری از صحنه مورد نظر استفاده کرده است.

ساختارهایی چون معلوم و مجهول یا لازم و متعدی هر یک نمابرداری خاصی را ارائه می‌دهند؛ برای مثال در جمله معلوم، رابطه میان فاعل و مفعول نماسازی می‌شود؛ یعنی هم فاعل و هم مفعول نماهایی هستند که رابطه میان آنها بازسازی شده است؛ در حالی که در جمله مجهول فاعل نما نمی‌شود و نماسازی از رابطه مفعول با فعل حاصل می‌گردد. این رابطه را مسیریما (متغیر) و مرزما (ثابت) توضیح می‌دهند. می‌توان گفت تباین میان مسیریما (متغیر) / مرزما (ثابت)، در حقیقت تفاوت میان موضوع / محمول را تشکیل می‌دهد؛ یعنی موضوع می‌تواند متغیر و محمول ثابت به شمار آید.* آنچه تغییرات جمله بر محور آن شکل می‌گیرد، مسیریما (متغیر) است و نوع ساختار جمله بر اساس آن مشخص می‌شود. تمامی جملات مسیریما و مرزما دارند، اما مسیریما و مرزما در انواع جملات متناسب با همان جمله مشخص می‌شود. اگرچه معمولاً فاعل‌ها اعمال مختلفی انجام می‌دهند و تغییرات جمله بر محور آنها می‌گردد و تأکید جمله بر اساس آن شکل می‌گیرد و غالباً مفعول‌ها ثابت‌اند و نقطه مرزما را نشان می‌دهند؛ اما گاهی ساختار جمله به گونه‌ای است که مفعول در جایگاه مسیریما (متغیر) قرار گرفته، فاعل به عنوان مرزما (ثابت) لحاظ می‌شود. در این صورت اساس تغییرات جمله و حرکت معنایی آن بر مبنای مفعول تشکیل می‌گردد. بنابراین مراد از متغیر یا مسیریما واژه یا عبارت کانونی جمله است که برای گوینده از اهمیت خاصی برخوردار است و سایر اجزای جمله به منظور اثبات حکم برای آن یا نفی حکمی از آن آورده می‌شود.*

* دو مفهوم «متغیر و ثابت» از دو مفهوم «موضوع و محمول» در استعمال عام‌ترین.

* در زبان عربی برخی نشانه‌های بیانی برای مشخص کردن کانون جمله یا مسیریما وجود دارند که از جمله

در حقیقت متغیر یا مسیریما نشان‌دهنده نقطه کانونی هر عملی است و مرزما نشان‌دهنده نقطه ثابت یا ثانویه در هر صحنه‌ای می‌باشد (قائمی‌نیا، ۱۳۹۰، ص ۷۱-۷۴/ صفوی، ۱۳۹۱، ص ۱۳۱). اگر یک فرد در بیان خود بتواند از دو ساختار زیر استفاده کند، ولی یکی از آن را انتخاب کند، نشان می‌دهد که وی در مفهوم‌سازی خود چه نمایی را مهم دانسته است. تفاوت در ساختار، حوزه شناخت فرد را محدود نمی‌کند و هر دو ساختار در حوزه شناخت باهم مشترک‌اند، بلکه انتخاب یک ساختار نشان از این دارد که از یک پایه (حوزه شناختی)، نمای خاصی نماسازی شده است.

دو جمله زیر هرکدام به نوعی نماسازی گوینده از یک صحنه را نشان می‌دهند:

۱۴. علی کتاب را خواند.

۱۵. کتاب را علی خواند.

در جمله ۱۵ مفعول، مسیریما و فاعل، مرزماست. تقدیم مفعول نشانه مسیریما بودن آن است؛ چراکه تکیه و تأکید جمله بر آن قرار گرفته است. اگر قصد داشته باشیم با استفاده از مسیریما و مرزما نماسازی ساختاری را در جملات بیشتر روشن کنیم، مثال زیر مناسب است:

۱۶. علی گلدان را شکست.

۱۷. گلدان شکسته شد.

هر دو جمله از یک واقعه خبر می‌دهند، ولی در جمله ۱۶- که جمله‌ای معلوم و متعدی است- علی و گلدان هر دو نما گشته‌اند و در جمله ۱۷- جمله مجهول- گوینده قصد نماندن علی را ندارد. بنابراین رابطه‌ای میان علی و شکستن برقرار نگردیده است و این به مفهوم‌سازی گوینده از این حادثه ارتباط دارد. به طور قطع چشم‌اندازی که جمله ۱۷ به ما نشان می‌دهد، با چشم‌اندازی که جمله ۱۶ به تصویر می‌کشد، با هم متفاوت‌اند و از وقایعی چون عدم اطلاع یا کم‌اهمیت بودن فاعل یا بزرگی اتفاق خبر می‌دهند.

این مثال نشان می‌دهد چگونه بیان‌های متفاوت، قصدهای متفاوتی را که در نظر گوینده بوده است، به نمایش می‌گذارد. به همین دلیل زبان‌شناسان شناختی اصرار دارند که نحوه بیان متکلم، مفهوم‌سازی وی را از واقع بیان می‌کند و نه مستقیماً خود واقع را (قائم‌نیا، ۱۳۹۰، ص ۲۸)؛ از این رو بحث نامبرداری ساختاری تنها در پی یافتن واقع نیست، بلکه در پی آن است که از تحلیل ناماسازی به قصد متکلم از ناماسازی به‌کاررفته در انتقال معنا دست یابد.

بر اساس توضیحی که در ناماسازی ساختاری گذشت، دو آیه زیر را می‌توان تحلیل کرد:

۱۸. «اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ» (اعراف: ۳).

۱۹. «اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» (بقره: ۱۷۰ / لقمان: ۲۱).

این دو نمونه در لزوم تبعیت از کتابی که بر انسان نازل شده است، با هم مشترک‌اند و همین بخش در هر دو آیه مسیریما به شمار می‌آید؛ ولی زمانی که این دو آیه را به پاره‌جمله‌ها تجزیه کنیم، می‌توان مفهوم‌سازی متفاوتی در آنها یافت. بر این اساس، بخش‌های زیر را می‌توان چنین تحلیل کرد:

الف) «أَنْزَلَ اللَّهُ».

ب) «أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ».

مفعول در این دو نمونه از نظر مفهوم‌سازی به‌کاررفته متفاوت است و در کشف مراد جدی خداوند، باید به این مفهوم‌سازی توجه کرد. در نمونه «الف» از ساختار معلوم استفاده شده است. «الله» به عنوان فاعل و مسیریما نما گردیده و رابطه آن با «انزال» ناماسازی شده است. بنابراین در فرایند نزول «الله» از اهمیت ویژه‌ای در این آیه برخوردار است و تأکید بر آن است؛ به بیان دیگر آیه قصد دارد فاعلیت «الله» را برای مخاطب ناماسازی کند. اگر صدر و ذیل آیه را نیز بدان بیفزاییم، این ناماسازی خود را بیشتر جلوه‌گر می‌سازد: «وَإِذَا قِيلَ لَهُم اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا»: زمانی که به کافران گفته می‌شود از آنچه الله نازل کرده است پیروی کنید، می‌گویند ما از پدرانمان پیروی می‌کنیم. همنشینی با عبارت «بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا» نشان از همین ناماسازی دارد؛ به این معنا

که قرآن در صدد بیان این نکته است که مشرکان، نیاکان خود را در برابر الله قرار می‌دادند. بنابراین تأکید قرآن در این آیه بر فاعلیت خداوند در انزال کتاب است و به این معناست که چیزی را که الله نازل کرده است، باید پیروی شود؛ مانند جایی که گفته می‌شود *علی گلدان را شکست که فاعل بودن علی اهمیت دارد*.

در نمونه «ب» از ساختار مجهول استفاده شده و به جای فاعل، مفعول، نما شده است؛ یعنی ساختار در پی بیان رابطه میان فعل و مفعول است و این ارتباط، نماسازی گردیده است؛ یعنی قرآن به دنبال آن است که در فرایند نزول، تغییرات بر اساس شیء نازل شده دیده شود و توجه گوینده در مرحله نخست بر خود آن شیء باشد و نه به نازل‌کننده آن. البته ارتباط کتاب به خداوند با تعبیر «من ربکم» بیان شده است، ولی ارتباط کتاب با خدا جزو بخش فرعی ساختار جمله است و در سایه نایب فاعل- کتاب- قرار می‌گیرد؛ بدین معنا که آغاز و سرچشمه کتاب نیز از پروردگار است، در حالی که در نمونه «الف» ارتباط کتاب با خدا و فاعلیت خدا، اصل است و کتاب را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد.

نمونه‌های ۲۰ تا ۲۴ با ساختارهای متفاوت بیان می‌کنند که خدا به مردم ظلم نمی‌کند، بلکه مردم خودشان بر خویش ظلم روا می‌دارند. اما این معنا با ساختارهای گوناگونی در قرآن بیان شده است. کتاب‌های تفسیری مختلفی که به این آیات پرداخته‌اند، نگاه ساختاری در مورد این آیات نداشته‌اند (ر.ک: نحاس، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۱۸۲ / زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۴۲۷ / شیخ طوسی، [بی‌تا]، ج ۶، ص ۶۲ / طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۲۹۲ / فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۸، ص ۳۹۶ / ابن عاشور، [بی‌تا]، ج ۱۱، ص ۳۲۶). اما تغییرات در ساختارهای این آیات به دلیل تصویرسازی و مفهوم‌سازی خاص و متناسب با آیات و مقتضای سخن بوده است.

۲۰. «وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (یونس: ۴۴).

۲۱. «وَلَكِنَّ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (آل عمران: ۱۱۷).

۲۲. «وَلَكِنَّ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (بقره: ۵۷).

۲۳. «وَأَنْفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ» (اعراف: ۱۷۷).

۲۴. «وَلَكِنَّ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ» (هود: ۱۰۱).

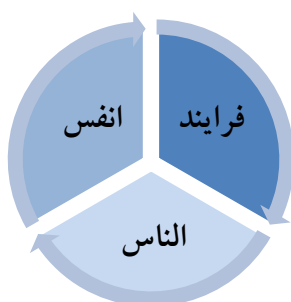
تحلیل نمونه ۲۰: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَ لَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (یونس: ۴۴).

این آیه از دو بخش « إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ » و « لَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ » تشکیل شده است. هر دو بخش با ساختار اسمیه آمده است و قصد بر این است که در فرایند ظلم به مردم، فاعل برجسته گردد. از یکی ظلم، نفی و برای دیگری، اثبات شود. در هر دو بخش تأکید بر فاعل است؛ به عبارت دیگر الله و الناس که مبتدای جمله‌اند، هسته بخش‌های خود را تشکیل می‌دهند و سایر عبارات‌ها وابسته می‌باشند. اگر بخواهیم بر اساس مرزما و مسیریما تحلیل شناختی از این آیات ارائه دهیم، در بخش اول، مسیریما «الله» و در بخش دوم، «الناس» است و مرزما در بخش اول «الناس» و در بخش دوم «انفس» است. فرایند ارتباط‌دهنده میان مرزما و مسیریما در بخش اول «لا یظلم» و در بخش دوم «یظلمون» است.

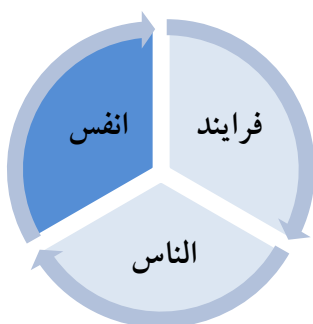
از نظر مسیریما بخش اول و بخش دوم همسان‌اند و پویایی، تحرک و فاعلیت در هر دو با مسیریماست، ولی در مسیریما و فرایند این دو بخش با هم متفاوت‌اند. در بخش اول، جمله حالت طبیعی خود را دارد و مرزما (مفعول) پس از فعل آمده است، اما در بخش دوم، مرزما بر فرایند (یظلمون) مقدم شده است. بنابراین اگرچه مفعول در جایگاه مرزماست، ولی چون بر فرایند مقدم شده است، از نوعی برجستگی برخوردار گردیده است. در بخش دوم این آیه، نوع تصویرسازی بر آن است که مرزما از حد متعارف برجسته‌تر دیده شود و برجستگی آن به این سبب است که بگوییم ظلم مردم تنها در حق خودشان است. این مطلب در روش‌های فهم متن سنتی به این بیان مطرح می‌شود که «تقدیم ما حقه التأخیر یفید الحصر» (تفتازانی، ۱۴۱۱، ص ۱۲۲ / سجادی، ۱۳۷۳، ج ۳).

از نظر فرایند (ظلم) این آیه به دنبال بیان یک سنت دائمی الهی است. به این دلیل از ساختار فعل مضارع استفاده کرده است تا این نکته را بیان کند که در سنت الهی هیچ‌گاه (گذشته، حال و آینده) ظلمی به بشر از سوی خدا صورت نمی‌گیرد و فاعل ظلم در حق

انسان، خود اوست. شکل زیر نحوه تعامل ارکان مفهوم‌سازی در این آیات و میزان تأکید بر هر یک را نشان می‌دهد. بنابراین مفهوم آیه چنین خواهد بود: خداوند هیچ‌گاه (گذشته، حال و آینده) به مردم ظلم نکرده و نمی‌کند، ولی مردم خودشان پی‌درپی به خود ظلم روا می‌دارند.



تحلیل نمونه ۲۱: «مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتَهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ» (آل عمران: ۱۱۷). ساختار این آیه جمله فعلیه است که در آن نیز سه مؤلفه فرایند، مرزنا و مسیریما مطرح می‌باشد. بر خلاف نمونه ۲۰ که در آن، فاعل به عنوان مسیریما ناماسازی شده است، در این نمونه، مفعول ناماسازی گردیده است و این به دلیل تغییر ساختار جمله است؛ زیرا در اینجا مفعول مقدم شده است و از مرزنامبودن خارج و در جایگاه مسیریما قرار گرفته است.



تحلیل نمونه ۲۲: «وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْعَمَامَ وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (بقره: ۵۷).

ابن عاشور در تفسیر این آیه تنها بر تقدیم مفعول بسنده کرده است و از این تغییر ساختار نتیجه گرفته است که ظلم صادر شده بر انسان تنهاوتنها به خود او باز می‌گردد (ابن عاشور، [بی تا]، ج ۱، ص ۴۹۵).

این آیه جز در استعمال فعل ناقصه «کان» مانند نمونه ۲۰ است؛ یعنی اگر از نمونه ۲۲ فعل ناقصه حذف شود، تبدیل به جمله اسمیه شده و ساختار این دو جمله مثل هم خواهد بود. بنابراین تفاوت اساسی این دو نمونه تنها در استعمال یا عدم استعمال «کان» می‌باشد. این تفاوت در واقع سبب تفاوت در فرایند ظلم شده است؛ بدین بیان که اگر در نمونه ۲۰ سنت دائمی الهی بیان می‌شود، در نمونه ۲۲ گزارشی از سنت رایج در کردار انسان‌ها ارائه شده است که این کردار نه بر اساس سنت دائمی بلکه بر اساس آنچه به تکرار در گذشته رخ داده است، می‌باشد. این نکته از ساختار ماضی استمراری استفاده می‌شود؛ چراکه ماضی استمراری دلالت بر این مطلب می‌کند که امری با تکرار و بسامد فراوان در گذشته رخ داده است.

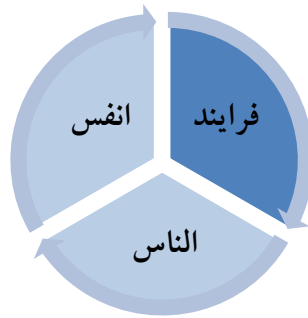
مقدم شدن فعل «کان» بر مسیریما و مرزنا به قصد برجسته‌ساختن استمرار و تکرار فرایند-ظلم- بوده است و آیه تلاش می‌کند این برجستگی را بیش از مسیریما و مرزنا نشان دهد و مراد این است که در حوزه شناختی مخاطب این نکته را برجسته کند که فعل مستمر و پربسامد ظلم را که در گذشته رخ داده مهم‌تر از سایر اجزای کلام ببیند، در غیر این صورت می‌توانست عبارت را به یکی از اشکال زیر بیان کند:

الف) «أَنْفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ» (نماسازی به ترتیب مفعول، فرایند و فاعل).

ب) «أَنَّ النَّاسَ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (نماسازی بر اساس فاعل فرایند مفعول).

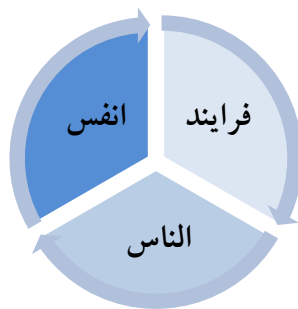
ج) «أَنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ» (نماسازی بر اساس فاعل مفعول فرایند).

حاصل اینکه از پایه (فرایند، مرزما و مسیریما) نمای اصلی بخش فرایند است و در مرحله بعد، فاعل (مسیریما) و در نهایت مرزناماست.



تحلیل نمونه ۲۳: «سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ انْفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ» (اعراف: ۱۷۷).

در این آیه از نظر ساختاری، مفعول بر فعل «کان» نیز مقدم شده است و برجستگی اصلی در مفعول ناماسازی می‌شود؛ یعنی مفعول افزون بر آنکه در جایگاه مسیریما قرار گرفته است، از فرایند نیز برجسته‌تر می‌شود و در حوزه شناختی مخاطب لازم است نخست مفعول، سپس فرایند و در نهایت فاعل لحاظ شود. البته باید توجه داشت که در حوزه شناختی مخاطب استمرار و تکرار در گذشته نیز لحاظ می‌شود، ولی نمای اصلی نیست.

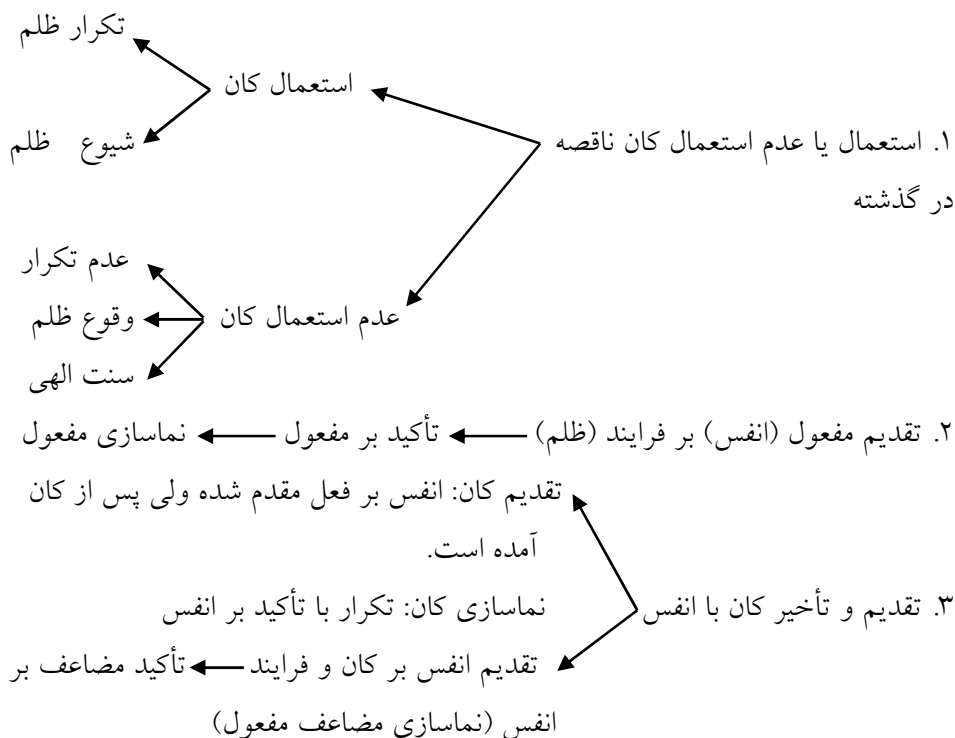


تحلیل نمونه ۲۴: «وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ» (هود: ۱۰۱). ساختار این آیه با آیات مشابه خود دارای تفاوت اساسی است. این آیه درباره منکران پیامبران و کسانی بوده است که با پیامبران زمان خویش به مبارزه پرداختند و سپس دچار عذاب الهی گشتند و از بین رفتند. با توجه به این مطلب از ساختار فعل ماضی استفاده گردیده است. در این ساختار فعل به صورت ماضی و مقدم آمده است که بیانگر نکات زیر است:

۱. در این آیه سخن از یک امر پایان یافته است؛ به همین جهت از ساختاری استفاده شده که ثابت بودن و عدم استمرار را نشان دهد. این امر از ویژگی‌های فعل ماضی است؛ لذا از تعبیر «ظلموا انفسهم» استفاده شده است تا نشان داده شود که منکران پیامبران به سبب کفر خویش به خود ظلم کردند و از بین رفتند؛ امری که در گذشته رخ داد و با از بین رفتن آنان، پایان پذیرفت.

۲. در تعبیر «وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ» کانون توجه وقوع ظلم است؛ زیرا در ساختاری که با جمله فعلیه آغاز می‌شود، اصل فعل است و فاعل در سایه آن دیده می‌شود. بنابراین این ساختار در مرحله نخست می‌خواهد تأکید کند که در حق کافران ظلم صورت گرفته است و در مرحله دوم بحث را به فاعل آن منتقل می‌کند و ظلم را از خدا نفی و بر کافران اثبات می‌کند و در مرحله سوم بحث از مفعول ظلم (انفسهم) را مطرح می‌کند که چندان مورد توجه نیست. بر این اساس بحث این آیات نفی و اثبات ظلم است؛ نفی این مطلب است که عذاب کردن خداوند ظلم باشد و اثبات اینکه ظلمی در حق کافران صورت پذیرفته است و فاعل ظلم، خود کافران می‌باشند. قرینه بر این مطلب، آیه بعد است: «وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ». در این آیه پس از مشخص شدن ظلم و ظالم تعلیل اخذ و ظلم به کار رفته است. اخذ، فعل خدا و ظلم، فعل کافران است، ولی چون در بخش «و هی ظالمة» قصد برجسته ساختن فاعل ظلم بوده است، از ساختار جمله اسمیه استفاده شده است.

می‌توان از نظر ساختاری، تفاوت میان نمونه‌های ۲۰ تا ۲۴ را در نمودار زیر نشان داد:



نتیجه‌گیری

«نمابرداری» یکی از ابعاد شش‌گانه تصویرسازی و مفهوم‌سازی در معناشناسی شناختی است. این بعد در دو بخش واژگانی و ساختاری قابل بررسی است. نمابرداری باید از واژگان آغاز گردد؛ چراکه واژگان، کوچک‌ترین واحد معنایی‌اند و بدون تحلیل آنها نمی‌توان واحدهای بزرگ‌تر را تحلیل کرد. این بخش از نمابرداری در فهم آیات قرآن نیز اهمیت بسزایی دارد و حوزه شناختی فرد وابسته به تحلیل آن است؛ همان‌گونه که بدون تحلیل واژگانی قلب نمی‌توان حوزه شناختی آن را به دست آورد.

نمابرداری ساختاری از سه واحد اولیه تشکیل می‌شود. فرایند (حرکت یا تغییر)، مسیریما (متحرک یا متغیر) و مرزنا (ثابت). این سه مهم‌ترین واحدهای ساختاری جمله را تشکیل می‌دهند. در مقایسه دو عامل مسیریما و مرزنا همواره مسیریما نمابرداری

می‌شود و مرزما در حوزه شناختی در سایه مسیریما باقی می‌ماند. اگر فرایند را با این دو مقایسه کنیم، بسته به ساختار جمله ممکن است نما یا پایه قرار گیرد. این نکته در تحلیل ساختاری نمونه‌هایی از آیات قرآن نشان داده شد. هرکدام از این نمونه‌ها مفهوم‌سازی‌هایی است که خداوند می‌خواهد به وسیله‌ی نمابرداری مفهوم‌ها و معانی خاصی را القا کند. باید توجه داشت نمابرداری تنها یک بعد از ابعاد تصویرسازی و مفهوم‌سازی است و برای نگاه جامع به آیات قرآن باید به همه‌ی ابعاد مفهوم‌سازی توجه کرد.

منابع و مأخذ

*. قرآن کریم.

۱. راسخ مهند، محمد؛ درآمدی بر زبان‌شناسی شناختی: نظریه‌ها و مفاهیم؛ تهران: انتشارات سمت، ۱۳۹۰.
۲. قائمی‌نیا، علیرضا؛ معناشناسی شناختی قرآن؛ تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۰.
۳. روشن، بلقیس و لیلا اردبیلی؛ مقدمه‌ای بر معناشناسی شناختی؛ تهران: نشر علم، ۱۳۹۱.
۴. پالمر، فرانک. ر: نگاهی تازه به معنی‌شناسی؛ ترجمه کورش صفوی؛ چ ششم، تهران: نشر مرکز، ۱۳۹۱.
۵. لاینز، جان؛ درآمدی بر معنی‌شناسی زبان؛ ترجمه کورش صفوی؛ تهران: نشر علمی، ۱۳۹۱.
۶. مختار عمر، احمد؛ معناشناسی؛ ترجمه سیدحسن سیدی؛ چ دوم، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۸۶.
۷. صفوی، کورش؛ درآمدی بر معناشناسی؛ چ چهارم، تهران: انتشارات سوره مهر، ۱۳۹۰.
۸. الزناد، الازهر؛ نظریات لسانیة عرفیة؛ چ اول، تونس: الدار العربیة للعلوم ناشرون و دار محمد للنشر، منشورات الاختلاف، ۱۴۳۱ق / ۲۰۱۰م.
۹. گلفام، ارسلان و فاطمه یوسفی راد؛ «تازه‌های علوم شناختی»؛ زبان‌شناسی شناختی و استعاره، ش ۱۵، سال چهارم، پاییز ۱۳۸۱.
۱۰. راغین، بوشعیب؛ البنی التصوریة و اللسانیات المعرفیة فی القرآن الکریم؛ اردن: عالم الکتب الحدیث، ۲۰۱۱م.
۱۱. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ تحقیق علی‌اکبر غفاری و محمد آخوندی؛ تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۴۰۷ق.

۱۲. ابن‌عاشور، محمدبن طاهر؛ **التحریر و التنویر**؛ چ اول، بیروت: انتشارات مؤسسة التاریخ، [بی‌تا].
۱۳. زمخشری، محمود؛ **الكشاف عن حقائق غوامض التنزیل**؛ بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ق.
۱۴. النحاس، ابوجعفر احمدبن محمد؛ **اعراب القرآن**؛ چ اول، بیروت: منشورات محمدعلی بیضون، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۱ق.
۱۵. فخر رازی، ابوعبدالله محمدبن عمر؛ **مفاتیح الغیب**؛ چ سوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
۱۶. الطوسی (شیخ طوسی)، محمدبن حسن؛ **التبیان فی تفسیر القرآن**؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، [بی‌تا].
۱۷. طبرسی، فضل‌بن حسن؛ **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**؛ چ سوم، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
۱۸. سجادی، سیدجعفر؛ **فرهنگ معارف اسلامی**؛ چ سوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
۱۹. تفتازانی؛ **مختصرالمعانی**؛ چ اول، قم: دارالفکر، ۱۴۱۱ق.
20. Ronald W. Langacker; "Cognitive Grammar Introduction to Concept, Image, and Symbol"; **Cognitive Linguistics: Basic Reading**; Ed. Dirk Geeraerts, Cambridge: Cambridge University press, 2006.
21. Dirk Geeraerts; "Introduction A rough guide to Cognitive Linguistics" **Cognitive Linguistics: Basic Reading**; Ed. Dirk Geeraerts, Cambridge: Cambridge University press, 2006.
22. Ronald W. Langacker; **Cognitive Grammar: A basic introduction**; New York: Oxford University Press, 2008.
23. Vyvyan Evans and Melanie Green; **Cognitive linguistics: An Introduction**; Edinburgh University Press, 2006.
24. Ronald W. Langacker; **Investigations in Cognitive Grammar**; Editors Dirk Geeraerts; Rene' Dirven; John R. Taylor, Berlin: 2009.
25. Taylor, John R; **Cognitive Grammar**; New York: Oxford University Press, 2002.